

شدند و فلسطینیان همچنان از پی او می‌تاختند تا آنگاه که شائول مرگ را پیش چشم خود بدید و خود را کشت. بنا به روایت طبری، این در سال چهارم پادشاهی او بود.

داود نزد بنی‌یهودا آمد. او را به پادشاهی برداشتند. در نسب او گویند: داود پسر یسا<sup>۱</sup> پسر عوبید<sup>۲</sup> پسر بوعز (و نام بوعز انصا<sup>۳</sup> بود و در زمره داوران بنی‌اسرائیل از او یاد کردیم). پسر سلما<sup>۴</sup> - که در اولین فتح به بیت لحم وارد شد - پسر نخشون - رئیس بنی‌یهودا به هنگام خروج از مصر - پسر عمیناداب پسر رم پسر حصرون پسر فارص پسر یهودا. در کتب یهود و نصارا هم نسب او چنین است. ولی ابن حزم این نسب‌نامه را انکار می‌کند و می‌گوید که نخشون در تیه مرد و پسرش سلما به قدس داخل شد و میان خروج بنی‌اسرائیل و پادشاهی داود ششصد سال بود به اتفاق همه. و حال آنکه میان داود و نخشون چهار پدر است. و چون ششصد را بر آنها تقسیم کنیم چنین می‌شود که برای هر یک بعد از دویست سال فرزندی آمده و این بعید می‌نماید.

چون داود بر بنی‌یهودا پادشاهی یافت به شهرشان حبرون<sup>۵</sup> فرود آمد. حبرون همان قریه الخلیل است.

همه سبطها نیز نزد ایشبوش<sup>۶</sup> پسر شائول گرد آمدند و او را به پادشاهی برداشتند و در اورشلیم نشانندند. افیند وزیر پدرش وزارت او را به عهده گرفت. شرح نسب او گذشت.

در کتاب پادشاهان از اسرائیلیات آمده است که پس از وفات شائول مردی نزد داود آمد و او را گفت که به فرمان او شائول و فرزندانش را به هنگام هزیمتشان از برابر فلسطینیان کشته است. پس تاج و دستبند او را نزد داود نهاد. این مرد از عمالقه بود. داود فرمان داد تا او را به انتقام قتل شائول کشتند و بر شائول بگریست و نزد سبط یهودا در سرزمین حبرون (به فاه نزدیک باه) رفت این شهر را امروز الخلیل می‌گویند. ایشبوش<sup>۷</sup> پسر شائول در اورشلیم ماند و اسباط همه بر او گرد آمده بودند. جنگ میان آنها و داود بیش از دو سال مدت گرفت. پس صلح و مصالحه افتاد. و سبطها به پادشاهی او اعتراف کردند و دست از او برداشتند. چندی بعد یکی از سرداران او ناگهان و بی‌خبر بکشتش و سرش را نزد داود آورد و داود آن مرد را به قصاص بکشت و بر کشته غمگین شد. و برادران و فرزندان او را نیکو تمهد کرد. داود در سی سالگی به پادشاهی نشست. نخست بر کنعانیان پیروز شد ولی زمانی دراز با فلسطینیان در نبرد بود تا آنگاه که بسیاری از زمینهایشان را در تصرف آورد و بر آنها خراج نهاد.

پس با مردم موآب و عمون و ادوم جنگید و بر همه پیروز شد و بر آنها جزیه نهاد و از آن پس شهرهایشان را ویران ساخت. و نیز بر ارام<sup>۸</sup> در دمشق و حلب جزیه نهاد و برای جمع آوردن آن عمالی نصب فرمود. پادشاه انطاکیه با فرستادن هدایا و تحف با او از در صلح درآمد. داود شهر صهیون را بنا

۱. ایشا.	۲. عومذ.	۳. افسان.	۴. سلمون.
۵. حبرون.	۶. یثوشات.	۷. شیوشات.	۸. آرم.

کرد و در آن جای گرفت و در مکان خیمه‌ای که تابوت عهد را در آن گذاشته بودند و بدان نماز می‌خواندند خواست مسجدی بسازد، ولی خداوند به‌دانیال نبی زمان او وحی کرد که داود این مسجد را نخواهد ساخت بلکه پسرش آن را خواهد ساخت و پادشاهی او دوام خواهد یافت و داود از این خبر خشنود شد.

پس ایشالوم پسر داود به‌جانب‌داری از برادر خود ناتان<sup>۱</sup> برادر دیگر خود امئون<sup>۲</sup> را بکشت و گریخت. اما داود از او دلجوئی کرده او را بازگردانید و خون برادرش را هدر ساخت و بار دیگر او را بر مردم داوری داد. چهارسال بعد از آن بار دیگر ایشالوم سر به‌شورش برداشت و دیگر اسباط بنی‌اسرائیل با او هم داستان شدند. او به‌اطراف شام پیوست و برخی گویند به‌خیبر و اعمال آن از بلاد حجاز پیوست، و بار دیگر ساز نبرد کرد و داود او را به‌هزیمت داد و یوآب وزیر داود او را یافت و درحالی که بالای درختی گریخته بود به قتلش آورد. در این هزیمت بیست هزارتن از بنی‌اسرائیل کشته شدند. سرایشالوم را برای داود فرستادند، داود سخت اندوهناک شد و بر او گریست. اما اسباط او را دل‌داری دادند و خواستار خشنودی او گشتند، داود از آنها خشنود شد و آنها از داود خشنود شدند. پس بنی‌اسرائیل را شماره کردند هزار هزار و صد هزار (یک میلیون و صد هزار) تن بودند و سبط یهودا بیش از چهارصد هزارتن بود. اما داود که بنی‌اسرائیل را بدون اذن خداوند شماره کرده بود مورد عتاب واقع شد. این عتاب پروردگار را، بعضی از پیامبران زمان او به‌او خبر دادند.

پادشاهی داود همچنان بر دوام بود و از جانب پروردگارش پی درپی به‌او وحی و سوره‌های زبور نازل می‌شد. داود به‌اوتار و مزامیر تسبیح می‌کرد و بیشتر مزامیر منسوب به‌او همان تسبیحات او هستند. داود بر سبط لاوی که عهده‌دار کوهنی بود مقرر داشت که دربرابر تابوت عهد هر ساعت دوازده کوهن با مزامیر او خداوند را تسبیح گویند. چون چهل سال از پادشاهی‌اش سپری شد، فرزند خود سلیمان (ع) را ولی عهد خود گردانید. ناتان نبی و صادوق که از احبار بودند او را مسح کردند: مسح تقدیس. داود سلیمان را به‌بنای بیت‌المقدس وصیت کرد و جان تسلیم نمود. او را در بیت لحم به خاک سپردند.

انبیاء معاصر او ناتان و کاد و آصاف بودند و کوهن بزرگ ابی‌یاثار<sup>۳</sup> پسر اخیملک<sup>۴</sup> بود که پس از عیلی همان کوهنی که در زمره داوران از او نام بردیم آمد و پس از ابی‌یاثار صادوق بود.

\* \* \*

پس از داود سلیمان (ع) پادشاه بنی‌اسرائیل شد. به‌هنگام جلوس بیست و دو سال داشت. سلیمان کشورش را بسط داد. و بر امتهای دیگر غلبه یافت و بر همه پادشاهان ممالک شام چون فلسطین

۴. اخلیج.

۳. ایاثار.

۲. امون.

۱. ماتان.

و عمون و کنعان و موآب و ادوم و آرام جزیه نهاد. و هر پادشاهی دختری از آن خود را برای او فرستاد، از آن جمله بود دختر فرعون مصر.

وزارتش را یوآب پسر نیر به عهده داشت. مادر یوآب صروه<sup>۱</sup> خواهر داود بود، یوآب وزیر داود هم بود. چون سلیمان به پادشاهی رسید از او خواست که وزیر او باشد ولی پس از چندی به قتلش آورد و یسوع بن شیراخ<sup>۲</sup> را وزارت داد.

سلیمان در سال چهارم از پناهشاهی به سبب فرمانی که پدر به او داده بود بنای معبد بیت المقدس را آغاز کرد و همچنان تا پایان دولتش بعد از آنکه شهر انطاکیه را ویران ساخت و تدمر را در بیابان بنا کرد، در کار آن بود. سلیمان نزد پادشاه صورکس فرستاد تا او را در قطع درختان لبنان یاری دهد و برای کارگران آن دیار در هر سال بیست هزار کر طعام و هموزن آن روغن و هموزن آن نوبه معین کرد و کارگران لبنان هفتاد هزارتن بودند. برای کندن و تراشیدن سنگ هشتاد هزارتن برگماشت و هفتاد هزارتن برای حمل بارها و سه هزار و شصت تن تا کارگران را به کار وادارند. آنگاه هیکل را بنا کرد: بلندی آن سی<sup>۳</sup> ذراع و درازیش شصت ذراع و پهنایش بیست ذراع بود. و گرداگرد آن رواقها ساخت و بر فراز رواقها منظرها و مکانی که از درون مرصع به جواهر بود و از بیرون به قطران اندوده، برای جای دادن تابوت عهد در آن. دیوارهای خانه و سقف آن را با ورقه‌های طلا پوشانید. و در خانه تندیس دو کروی از چوب گرفته در زر قرار داد. تندیس دو فرشته از کروبیان بود. برای خانه درهایی از چوب صنوبر ساخت. و بر آن تصویرهایی از کروبیان و نرگس و نخل و سوسن نقش کرد، و همه را به طلا پوشانید. بنای هیکل هفت سال مدت گرفت، و دری از طلا داشت. پس خانه‌ای برای جای دادن سلاحها ساخت که چهار صف و در هر صف پانزده ستون از چوب صنوبر داشت، و در آن دویست سپر زرین نهاد. و بر هر سپری شصت قطعه گوهر و زمرد و نیز سیصد زره زرین و بر هر زرهی سیصد قطعه یاقوت. و این خانه را جنگل لبنان نامید. و برای نشستن خود در زیر رواق تختی ترتیب داد و کرسیهای بسیار همه از عاج و پوشیده از زر. پس بر فراز این بنا برای زنش دختر فرعون خانه‌ای ساخت و در آنجا ظرفهای مسین و دیگر اسباب خانه گذاشت و برای انجام این مهم مسگران را از شهر صور فراخواند. و در خانه مذبحی برای قربانی از طلا ساخت. و خوانی برای نان مقدمه<sup>۴</sup> از زر و پنج تخت زرین در جانب راست و پنج تخت زرین در جانب چپ نصب فرمود، و مجمرهای زرین. پس هرچه زر و سیم از پدر به او رسیده بود همه را در خانه جای داد. و تابوت عهد را از صهیون یعنی قریه<sup>۵</sup> داود به خانه‌ای که برای آن ساخته بود بیاورد. رؤسای سبطها و

۱. صوره. ۲. شیداح. ۳. صد.

۴. فطیری که در هر سبت پخته می‌شد و گرماگرم بر میزی طلایی طبق آیین خاص گذاشته می‌شد. ر.ک. قاموس کتاب مقدس.

کوهن‌ها تابوت را بر دوش خود حمل می‌کردند و آن را در زیر بالهای تندیس کروبیان در مسجد قرار دادند.

در تابوت، دو لوح سنگی بود که موسی به‌جای الواحی که شکسته بود ساخته بود همراه با تابوت عهد، خیمه قربانی و همه ظرفهای آن را به‌مسجد آوردند. سلیمان در هر سال سه‌بار قربانی بزرگ می‌کرد، و بخور می‌سوزانید و در این روزها همه ظرفها از طلا بود. خراجی که در هر سال می‌گرفت ششصد و شصت قنطار زر بود، غیر از هدایا و قربانیهایی که برای بیت‌المقدس می‌فرستادند.

سلیمان را در دریای هند کشتی‌هایی بود که برایش طلا و نقره و انواع کالاها و فیل و بوزینه و طاوس می‌آوردند. هزار و ششصد اسب رهوار داشت که همه را از مصر آورده و همه آماده نبرد بودند. هفتصد زن آزاد و سیصد کنیز داشت که همه با او همبستر می‌شدند. و در اخبار مورخان آمده است که او عازم حج شد و به‌حرم رفت و چندی در آنجا اقامت جست. و در هر روز پنج هزار شتر و پنج هزار گاو و بیست هزار گوسفند قربانی می‌نمود. آنگاه به‌جانب یمن رفت و یک‌روزه به‌صنعاء رسید. و چون خواست وضو بسازد هدهد را طلبد تا در زمین برای او آب بیابد. هدهد نبود و چون آمد از بلقیس برای او خبر آورده بود و داستان آن چنان است که در قرآن آمده است. بلقیس برای سلیمان هدایایی فرستاد ولی سلیمان نپذیرفت تا آنگاه که در طاعت او درآمد و دین او را پذیرفت و ملک یمن را بدو واگذاشت. سلیمان بلقیس را فرمود تا برای خود همسری گیرد، بلقیس امتناع کرد زیرا شوی کردن با پادشاهی سازگار نبود. سلیمان گفت در دین از زناشویی چاره‌ای نیست. بلقیس گفت: مرا به ذوتبع پادشاه همدان تزویج کن و سلیمان چنین کرد و یمن را به‌او داد و بلقیس را به‌کاری گماشت و خود به‌شام بازگشت. و نیز گویند که سلیمان خود، او را به‌زنی گرفت و جن را فرمان داد تا برای او سلحین<sup>۱</sup> و غمدان را بناکردند و در هر ماه یک بار به‌دیدن او می‌رفت و سه روز نزد او درنگ می‌نمود.

علمای بنی‌اسرائیل آمدن سلیمان را به‌حجاز و یمن انکار می‌کنند. اینان می‌گویند سلیمان با نامه‌ای که برای ملکه سبأ فرستاد یمن را تصرف کرد. و ملکه خود نزد او به‌یروشالم (اورشلیم) رفت و صدویست قنطار طلا و لؤلؤ و جواهر و انواع عطر و مشک و عنبر به‌او تقدیم داشت. سلیمان نیز او را بنواخت و به‌او نیکی کرد و بلقیس بازگشت.

در کتاب انساب<sup>۲</sup> از کتابهای ایشان اینگونه آمده است.

در پایان زندگی سلیمان هدرور پادشاه ارام در دمشق و هدد<sup>۳</sup> پادشاه ادوم بر او شوریدند و او

۱. سلمن.

۲. مراد کتاب تواریخ ایام است.

۳. هداد.

یربعام<sup>۱</sup> پسر ناباط<sup>۲</sup> از سبط افرائیم را بر حدود بیت المقدس و اعمال آن حکومت داده بود و او مردی جبار بود. اخیای پیامبر به زبان وحی او را در این کار سرزنش نمود. سلیمان قصد قتل یربعام کرد. یربعام از قصه آگاه شد و به مصر گریخت و فرعون دختر خود را به او داد و از او ناباط به دنیا آمد و همچنین در مصر بماند. سلیمان (ع) پس از چهل سال و به قولی پنجاه و دو سال پادشاهی وفات کرد. او را نزد پدرش داود (ع) دفن کردند. پس از او پادشاهی بنی اسرائیل تقسیم شد و ما انشاء الله تعالی به آن خواهیم پرداخت.

## خبر از افتراق بنی اسرائیل

چون سلیمان وفات کرد پسرش رحبعم (به‌راء و حاء مضموم و باء یک نقطه ساکن و عین بی نقطه مضموم و میم) به پادشاهی رسید. او در آبادانی بیت لحم و غزه و صور و ایله بیفزود و بر بنی اسرائیل سخت گرفت. بنی اسرائیل از او خواست که از خراجها بکاهد و او سر باز زد، حتی به‌اشاره برخی از خواص ماجراجوی خویش بر مقدار برخی مالیاتها درافزود. پس مردم به کینه‌توزی برخاستند و عهد فرمانبرداری شکستند. در این حال یربعام پسر ناباط از مصر آمد و مردم با او بیعت کردند و او را بر خود امیر ساختند. دیگر سبطهای دهگانه جز سبط یهودا و بنیامین بر او اجتماع کردند و آهنگ جنگ نمودند. بعضی از انبیاءشان آنها را به صلح فراخواندند، آنها نیز پذیرفتند و کار به مصالحه انجامید.

در سال پنجم پادشاهی رحبعم، شیشق<sup>۱</sup> پادشاه مصر به بیت‌المقدس آمد، رحبعم گریخت. شیشق بیت‌المقدس را غارت کرد. رحبعم بازگشت و بر مردم خراج بست ولی مردم به‌خلاف او برخاستند و او را راندند.

از آن پس خاندان داود بر فرزندان یهودا و بنیامین پادشاهی کردند و سرزمینشان بیت‌المقدس و غزه و دمشق و حلب و حمص و حماه تا سرزمین حجاز بود. و اسباط دهگانه در نواحی نابلس و فلسطین بودند، سپس به شومرون یعنی شمره و سامره در ناحیه شمال شرقی شام در کنار فرات و جزیره فرود آمدند و آنجا را پایتخت کشور خود ساختند همچنان در این افتراق می‌زیستند تا آنگاه که آن آوارگی که خداوند بر آنها مقرر فرموده بود، در رسید.

رحبعم در سال هفدهم پادشاهی خود هلاک شد و پس از او پسرش ابیا<sup>۲</sup> (به‌همزه مفتوح و

---

۲. ابیا.

۱. شیشاق.

حرفی میان فاء ذال و یاء دو نقطه تحتانی مشدد و الف) برجایش نشست. او نیز بر سیرت پدر بود. مردی عابد و روزه‌دار بود. همه ایام پادشاهی او سراسر در نبرد با یربعام پسر ناباط و بنی اسرائیل گذشت. بیش از سه سال پادشاهی نکرد و بمرد و بعد از او پسرش آسا<sup>۱</sup> به پادشاهی رسید. پادشاهی او به درازا کشید. مردی صالح بود بر سیرت جدش داود (ع). در زمان او انبیا در میان بنی اسرائیل بسیار بودند.

یربعام پسر ناباط دو سال که از پادشاهی گذشته بود بمرد. بعد از او پسرش ناداب به پادشاهی رسید. بعشا<sup>۲</sup> پسر اخیا - چنانکه خواهیم گفت - او را بکشت. پس میان او و آسا جنگ در گرفت. آسا از پادشاه دمشق مدد خواست و با او لشکر راند. بعشا<sup>۳</sup> پادشاه سامره که در آن هنگام رامه<sup>۴</sup> را می ساخت خود بگریخت و همه مصالح بنا را ترک گفت. آسا پادشاه بیت المقدس آنها را با خود آورد و دژها ساخت. پس زادح پادشاه کوش با هزارهزار مرد جنگی بر آنها خروج کرد، آسا به مقابله برخاست و همه را تارومار نمود. و جنگ همچنان میان آسا و سبطها در سامره برپا بود. در زمان او شهر سامره بنا شد. چون آسا پسر ایبا پس از چهل و یک سال پادشاهی بمرد پسرش یهو شافاط (به یاء دو نقطه تحتانی مفتوح و هاء مضموم و واو ساکن و شین نقطه دار بعد از آن الف سپس فاء و الف و طاء) به امارت رسید او نیز بر سیرت پدر بود. در زمان او میان مردم سامره و پادشاهان صلح برقرار بود. پادشاهان عمالقه و به قولی ادوم متحد شدند و به جنگ او برخاستند ولی یهو شافاط بر آنها پیروز شد همه را منهزم ساخت و اموال بسیار به غنیمت گرفت. انبیا زمان او ایلیا<sup>۵</sup> پسر شویاق و الیشع<sup>۶</sup> پسر شافاط<sup>۷</sup> بودند. ابن عمید گوید:

ایلیا و منحیا و عبودیا، او را کشتیهائی در دریا بود که برایش کالای هند را می آوردند ولی دچار توفان شدند و همه غرقه گشتند. در سال بیست و پنجم پادشاهی بمرد. و پسرش یهورام (به فتح یاء دو نقطه تحتانی سپس هاء مضموم با تلفظ واو سپس راه مفتوح با تلفظ الف و بعد از آن میم) به جایش نشست. ادومیان شورش کردند و مردی به نام النهم را بر خود پادشاه ساختند. او با ادومیان لشکر بر سر یهورام آورد و در مکانی به نام سفیرا که در وسط بلادشان بود جنگ در گرفت و بر سپاه یهورام آسیب بسیار رسید و گروهی کشته و گروهی اسیر گشتند. النهم بازگشت و همچنان به عصیان خود ادامه می داد. در زمان او پادشاه موصل بر سر اسباط در سامره لشکر برد و چنانکه خواهیم گفت میانشان جنگهائی واقع شد. ابن عمید گوید: بنی یهودا بر بنی موآب جزیه نهاده بودند: در هر سال دویست گوسفند آنها از ادای آن سرباز زدند پادشاهان قدس و سامره برای جنگ با آنها همدست

۱. آسا.

۲. بعشا.

۳. بعشا.

۴. در اصل یثرب است ولی در تورات رامه آمده است.

۵. ایلیاس.

۶. الیشع.

۷. شوشیرات.

شدند. هفت روز آنها را محاصره کردند. آیشان به پایان رسید الیشع برایشان باران طلید و خشک‌رود پرآب شد. اهل موآب آب را خون پنداشتند بنی‌اسرائیل بر آنها تاختند و خلق کثیری را به قتل آوردند.

در ایام یهورام ایلیای نبی وفات کرد و رازش به‌الیشع منتقل شد. دیگر از انبیاء معاصر او عبودیا بود. یهورام در هشتمین سال پادشاهی‌اش بمرد و پس از او پسرش اخزیا<sup>۱</sup> پادشاه شد. مادر این پادشاه عتلیا<sup>۲</sup> دختر عموی خواهر اخاب بود او سیرت بد دائی خود را در پیش گرفت. یک سال و به‌روایتی دو سال پادشاهی کرد. به‌جنگ پادشاهان جزیره و موصل بیرون آمد و یورام پسر دائی‌اش اخاب در این نبرد او را همراه شد. جنگ به پایان رسید و آنها بازگشتند درحالی که پسر دائی‌اش جراحت برداشته بود. روزی اخزیا، به‌عیادت او رفت ولی یهو نوه یهوشافاط پسر نمشی از سبط منسی<sup>۳</sup> پسر یوسف مترصد قتل یورام پسر اخاب پادشاه سامره بود در این لحظه فرصت یافته هر دو را به قتل آورد. ابن عمیدگوید: یورام پسر اخاب پادشاه سامره در روایت گلعاد برای جنگ با ادموم بیرون شد و اخزیا نیز در این جنگ همراه او بود و هر دو کشته شدند. نیز می‌گویند که یاهوعشا تیری انداخت تیر به یورام رسید.

از پیامبران زمان او الیشع و عامور و فنهام بودند. بعد از اخزیا مادرش عتلیا دختر عمری به شاهی نشست. در کتاب طبری نام او چنین ضبط شده است. و در کتاب الاسرائیلیات نام او اضالیه است. و گویند او از کنیزان سلیمان بود. عتلیا قدرت خود را بسط داد و همه فرزندان داود را به قتل آورد ولی از کودک شیرخواری از فرزندان پسرش یوآش (به‌ضم یاء دو نقطه تحتانی سپس همزه مفتوح به‌صدای الف و سپس شین نقطه‌دار) غافل شد. مادرش یهوشبمه<sup>۴</sup> دختر یهورام او را در گوشه‌ای از قدس پنهان ساخت. شوهرش یهویداع<sup>۵</sup> که کوهن اعظم بود از مخفیگاه او آگاه شد چون به‌هفت‌سالگی رسید و بنی‌یهودا که از سیرت و سلوک عتلیا به‌رنج افتاده بودند به‌نزد کوهن اعظم یهویداع گرد آمدند تا چاره‌ای بیندیشند او یوآش پسر اخزیا را از نهانگاهش بیرون آورد و خواست تا با او بیعت کنند. آنان بیعت کردند و جدۀ او عتلیا و همدستانش را کشتند. مدت پادشاهی او هفت سال بود.

یوآش زیرنظر و رأی یهویداع کوهن، ملک می‌راند ولی هوای بت‌پرستی در سرش افتاد. زکریای پیامبر او را از این کار بازداشت ولی یوآش او را کشت.

پیامبران زمان او الیشع و عوفریا و زکریا پسر یهویداع بودند. یهویداع در سال بیست و سوم پادشاهی یوآش - پس از آنکه یوآش بیت‌المقدس را تجدید بنا کرده بود - درگذشت. و در سال

۴. یهوشع.

۳. منشا.

۲. عتلیا.

۱. اخریامو.

۵. یهویداعو.



سیام پادشاهی او الیشع نبی وفات کرد. در عهد او شردیال پادشاه کلدانیان از بابل به بیت المقدس لشکر کشید. بعضی گویند: پادشاه نینوی و موصل. ابن عمید گوید: پادشاه شام یوآش هرچه در خزائن پادشاهی و بیت المقدس بود به آنها بخشید، و خود در طاعت آنها درآمد. تا آنگاه که وزیران او در سال چهلم پادشاهی اش او را به قتل آوردند و پسرش امصیا به پادشاهی رسید. چون جایش استوار شد به انتقام پدرش همه را به قتل آورد. پس به ادوم لشکر کشید و از ادومیان حدود بیست هزارتن را بکشت. اما پادشاه اسباط در سامره [یوآش پسر یوآحاز پسر ییهو]<sup>۱</sup> بر سر او لشکر کشید. در این نبرد شکست خورد و به اسارت افتاد یوآش به جانب بیت المقدس روان شد و آن را در حصار گرفت و قریب به چهارصد ذراع از باروی آن را ویران ساخت و بر آن استیلا جست و در خزائن سلطان و خزائن هیکل هرچه از اموال و ظروف و ذخایر بود غارت کرد و به سامره بازگشت و امصیا پادشاه قدس را آزاد کرد. امصیا به بیت المقدس آمد و بارو را تعمیر نمود. و همچنان بر تخت پادشاهی مستقر بود تا آنگاه که مردم از اعمال او به ستوه آمدند و در سال بیست و هفتم پادشاهی اش به قتلش آوردند. پیامبران زمان او یونان و ناحوم بودند. عاموص نیز در عهد او دعوی پیامبری نمود. چون امصیا را کشتند پسرش عزریا (عزریا) را به جایش نشانند. پادشاهی او پنجاه و سه سال مدت گرفت و در آن ایام حوادثی رخ داد.

ابن عمید گوید: در سال پنجم پادشاهی اش آغاز وضع سنال کیسه بود. یعنی بعد از هر چهار سال یک روز به سال پیش - از باب هر سال یک چهارم روز با حسابی که از حرکت خورشید می کردند - اضافه کنند. در سال ششم پادشاهی اش سلطنت آرامیان موصل منقرض شد و موصل در تصرف بابل درآمد. در سال بیست و دوم پادشاهی اش، پادشاه بابل به نام فول (؟) به سامره لشکر کشید و آنجا را گشود ولی پادشاهش بدره ای مال بدو بخشید و او بازگشت. و گوید در عهد او رینوس که بر بابل حکومت می کرد او را قطب ملک لقب داده بودند. در سال بیست و سوم پادشاهی او نخستین پادشاه یونان از شهر آتن بر آنها پادشاهی کرد. و نیز گوید: در سال پنجاه و یکم از پادشاهی او بختصر نخستین بر بابل پادشاهی یافت نیز در زمان او نخستین پادشاه روم مقدویس (؟) موسوم به فروس (؟) سلطنت می کرد. انبیاء زمان او یوشع و عزریا<sup>۲</sup> و عاموص و اشعیا و یونس پسر متی بودند.

ابن عمید گوید: شمار سپاهیان عزریا به سیصد هزار رسید. در اثر نفرین کوهین به بیماری برص مبتلی شد، زیرا می خواست برخلاف گفته تورات که استعمال بخور را بر سبط لاوی حرام کرده بود بخور به کاربرد پس به برص مبتلی شد و یک سال در خانه بماند. پسرش یوتام<sup>۳</sup> ناظر خانه پدر بود تا آنگاه که بر پدر چیرگی یافت.

۱. میان دو فلاب در متن سفید بود. از کتاب عهد عتیق. تواریخ ایام ۲/۱۷ افزوده شده. ۲. غوزیا.

۳. یوآم.

اوروسیوس گوید: در عهد او شردیال (؟) آخرین پادشاهان بابل از کلدانیان به دست سردار سپاه خود ارباط پسر المادس کشته شد و او زمام امور بابل را به دست گرفت و پس از نبردهای بسیار آن ملک را به قوم خود منتقل کرد. پس بر سر گوت و اعراب قضاعه لشکر کشید و پس از چند نبرد بازگشت. عزیا در پنجاه و سومین سال پادشاهی اش بمرد و پس از او پسرش یوتام<sup>۱</sup> به پادشاهی نشست. او مردی پرهیزکار و صالح بود از پیامبران زمان او هوشیخ و اشعیا و یوئیل و عوفد بودند.

در زمان او بیشتر پادشاهان جزیره دست تطاول بر یهود گشودند و اینان سوریانیان بودند. یوتام در شانزدهمین سال پادشاهی اش درگذشت و پسرش احاز پادشاهی یافت. او با سنت پدران خود روی مخالفت نمود. در زمان او بنی اسرائیل بت پرست شدند. احاز با آرامیان جنگ کرد و از پادشاه موصل مدد طلبید. پادشاه موصل با او روانه جنگ گردید و دمشق را در حصار گرفت و تصرف کرد و دست به غارت گشود، و به کشور خود بازگشت. بار دیگر احاز آهنگ جنگ کرد اما او را شکست دادند و از یهود صدویست هزار تن کشته شد و احاز را به اسارت به دمشق بردند.

اوروسیوس گوید: در عهد احاز بود که دولت مادیس (= ماد) به دست کورش پادشاه پارس منقرض شد و همه متصرفات آن به دست پارسیان افتاد. و گویند که آخرین پادشاهان اشکانی<sup>۲</sup> جد مادری کورش بود. او کورش را پرورش داد چون به جوانی رسید و نیرومند شد نیای خود را کشت و ملکه از او بستند.

ابن عمید از مسیحی روایت می کند که بر روم - در دیار فرنگ غیر از سرزمین یونان - دو برادر رومولوس و رموس<sup>۳</sup>، حکومت می کردند و شهر رم در عهد رومولوس بنا گردید. اوروسیوس گوید: بر سرزمین ایتالیه<sup>۴</sup>، بر رومیان لاتینی رومولوس پسر مارتیس<sup>۵</sup> حکومت می کرد و او بود که شهر رم را بنا نمود.

احاز پس از شانزده سال که از حکومتش گذشته بود بمرد و پسرش حزقیاهو جانشین او شد. او رسم بت پرستی را برافکند و سیرت جد خود داود را پی گرفت. وی در میان پادشاهان بنی یهودا همانندی نداشت بر پادشاه موصل و بابل و توریش تاخت آورد و فلسطین را شکست داد و قریه هایشان را ویران ساخت. در زمان پدرش شلمناسر<sup>۶</sup> پادشاه جزیره و موصل بر سر اسباط لشکر کشید و بر سامره استیلا جست و بر آنها جزیه نهاد. و در سال چهارم پادشاهی اش رصین<sup>۷</sup> پادشاه دمشق به سوی او لشکر کشید ولی جنگ ناکرده بازگشت. در سال چهاردهم پادشاهی سنخاریب لشکر آورد و پس از فتح سامره، اکثر شهرهای یهودا را گشود و آنها را در بیت المقدس محاصره کرد. حزقیاهو سیصد قطار نقره و سی قطار طلا و هر مالی را که در هیکل یا در خزانه پادشاه بود به او داد و از درهای مسجد طلا

۱. یوآب. ۲. مراد آستیاک یا ایختو ویکواست. ۳. رونالس.  
۴. انطاکیه. ۵. مرطه. ۶. شلیشار. ۷. رصین.

پراکند، تا سنخاریب بازگشت. چندی بعد در میانشان فساد پدید آمد و بار دیگر سنخاریب لشکر آورد و او را در محاصره افکند ولی حزقیا از پرداخت مال سرباز زد. سنخاریب گفت چه کسی را خدایش از جنگ من خلاصی بخشیده که شما را خدایتان خلاصی بخشد؟ مردم از این سخن بیمناک شدند و نزد اشعیای<sup>۱</sup> نبی رفتند او گفت شما در امانید. آنگاه دشمن را نفرین کرد، طاعون در سپاهش افتاد. یک شب دو سپاه بر هم زدند شمار کشتگان به صدویست هزار رسید. سنخاریب به نینوا و موصل بازگشت و اما پسرانش او را کشتند و به بیت المقدس گریختند. بعد از او پسرش سرمعون<sup>۲</sup> به پادشاهی نشست.

طبری گوید: پادشاه بنی اسرائیل، سنخاریب را اسیر کرد و خداوند به اشعیاء وحی کرد که آزادش کند و او نیز آزادش کرد. و گویند: از ملوک بنی اسرائیل آنکه سنخاریب بر سر او لشکر کشید امرج بود، و سنخاریب با پادشاه آذربایجان همزمان بود و او را سلمان الاعسر می خواندند. چون به بیت المقدس فرود آمد کینه های دیرین و نهان سر برداشت و میانشان جنگ در گرفت و گروه کثیری از سپاهیانسان به قتل رسید و هر چه داشتند به جنگ بنی اسرائیل افتاد. پادشاه ایران هدایا و تحف نزد حزقیا فرستاد. این کار در نظر حزقیا عظیم آمد و در اکرام رسولان مبالغه نمود تا با خزاین خویش بر آنها تفاخر کند، درهای خزائن بگشود اشعیاء نبی این کار را نپسندید و او را بیم داد که پادشاهان بابل همه این اموال را به غنیمت خواهند برد و فرزندان ترا خواجه سرایان خود خواهند ساخت. حزقیاهو در سال بیست و نهم پادشاهی اش بمرد.

پس از حزقیاهو پسرش منسی<sup>۳</sup> به پادشاهی رسید. پادشاهی عاصی و زشت سیرت بود و در دین آثاری شنیع برجای نهاد. اشعیای نبی او را از آن اعمال منکر نهی کرد. پادشاه دستور داد اهره بر فرق سرش نهادند و او را به دو نیم کردند و با او جماعتی از صلحان را به قتل آورد.

در سال سی و نهم پادشاهی او سنخاریب کوچک بر موصل استیلا یافت - این سخن ابن عمید است - و در سال پنجاه و دوم پادشاهی او شهر بوزنطیه<sup>۴</sup> ساخته شد. سورش شاه بانی آن بود و این همان شهری است که قسطنطین آن را تجدید بنا کرد و به نام خود نامید. در زمان او قنوقرسوس (؟) بر روم پادشاهی می کرد. و در پنجاه و یکمین سال پادشاهی او سنخاریب پادشاه موصل به قدس لشکر کشید و سه سال آن را در محاصره گرفت و در سال پنجاه و چهارم پادشاهی اش آن را بگشود.

بعد از منسی پسرش آمون به پادشاهی نشست او نیز در سیرت همچون پدر بود. بعضی گویند دو سال و بعضی گویند دوازده سال پادشاهی کرد، به دست غلامان خود بی خبر کشته شد.

بنی یهودا جمع شدند و آن غلامان را کشتند و پسرش یوشیا را به پادشاهی برداشتند. یوشیا پادشاهی خوش سیرت بود. بتها را برفکند و در دین شیوه ای مستقیم در پیش گرفت. و کاهنان بتها را

۱. شعیا.

۲. شاید عسر هدون.

۳. منشا.

۴. مراد بیزانس است.

بکشت و خانه‌ها و مذبحهائی که یربعام پسر ناباط بنا کرده بود ویران ساخت. انبیاء زمان اوصفنیاء<sup>۱</sup> و حلدۀ<sup>۲</sup> زن شالوم و ناحوم بودند. و در زمان او ارمیا پسر حلقیا<sup>۳</sup> از نسل هارون دعوی نبوت کرد و از اسارت هفتاد سالۀ بابل خبر داد. یوشیا خیمه قربانی و تابوت عهد را گرفت و در مغاره‌ای پنهان ساخت و از آن پس کس مکان آن دو را نیافته است.

در ایام او مجوس بر بابل مسلط شد. در سی و یکمین سال پادشاهی‌اش فرعون لنگ بر مصر پادشاهی یافت. فرعون بر سر او در ناحیۀ مجدو<sup>۴</sup> در ساحل فرات لشکر کشید. یوشیا به جنگ او بیرون شد و منهزم گردید و به تیری که بر او زدند کشته شد، وی سی و دو سال پادشاهی کرد. بعد از او پسرش یوآش به جایش نشست بعضی می‌گویند نام او یهوآحاز بود؛ او احکام تورات را تعطیل کرد و بدسیرتی پیشه گرفت. فرعون لنگ به سوی او لشکر کشید، او را گرفت و با خود به مصر برد و در همانجا درگذشت. فرعون خراجی که صد قطار نقره و ده قطار طلا بود بر آنها مقرر داشت. پادشاهی او سه ماه بود. بعد از او برادرش الیاقیم پادشاهی یافت او نیز عاصی و کافر بود چون دست نشانده فرعون بود برای فرعون از بنی یهودا - به قدر توانشان - خراج می‌گرفت.

در سال هفتم پادشاهی الیاقیم بختصر پادشاه بابل لشکرکشی خود را آغاز کرد. نخست جزیره را گرفت و سپس به بیت المقدس آمد. ابتدا بر مردم جزیره نهاد. الیاقیم سه سال در طاعت او بود. و خداوند ادوم و عمون و موآب و کلدانیان را بر او مسلط گردانیده بود. چون الیاقیم سرکشی آغاز نهاد، بختصر سپاهی بر سرش فرستاد، او را گرفته به بابل فرستاد. او در راه هلاک شد. مدت پادشاهی‌اش یازده سال بود.

بختصر پسر او یهوایکین<sup>۵</sup> را به جای پدر نشانده ولی سه ماه بعد بار دیگر سپاه آورد و او را محاصره کرد. پادشاه با مادر و اشراف مملکت نزد بختصر بیرون آمدند بختصر همه را اسیر کرد و به بابل فرستاد و ده هزار تن از خاندان و رجال دولت او و بسیاری از بنی اسرائیل را اسیر کرده و به بابل آورد. و هرچه از نفائس در هیکل و خزائن دیگر بود و همه ظرفهایی که سلیمان برای مسجد ساخته بود همه را به غنیمت گرفت. در قدس جز مثنی از فقرا و ضعفا باقی نگذاشت. و یهوایکین سی و هفت سال در زندان بماند.

ابن عمید گوید: بختصر در سال سوم سلطنت الیاقیم به قدس آمد و گروهی را اسیر کرد و هرچه در هیکل بود به غارت برد. و بختصر بر آیین دانیال و حننیا<sup>۶</sup> و عزریا<sup>۷</sup> و میشائیل<sup>۸</sup> بود. بختصر در سال پنجم پادشاهی خود با فرعون لنگ پادشاه مصر جنگ کرد. و در سال دوم پادشاهی الیاقیم به قدس لشکر کشید و بر مردم خراج نهاد و الیاقیم در طاعت او رفت و سه سال بعد از آن درگذشت، و

۱. صفونا.	۲. کلدی.	۳. الحیاء.	۴. مسیح.
۵. یخنیو.	۶. خانیا.	۷. عزاریا.	۸. میعیال.

پسرش یهو یاقیم به پادشاهی نشست. انبیاء زمان او ارمیا و اوریا پسر اشعیا و موری پدر حزقیا بودند. و در ایام او دانیال دعوی نبوت کرد. پس بختصر یهو یاکین را چنانکه گفتیم به بابل برد.

طبری گوید - وقول او با اوروسیوس موافق است - که بختصر به جای یهو یاکین پسر یاقیم، عمویش متیا را به پادشاهی نشانید. او را صدقیا هو نیز می نامند. این پادشاه زشت سیرت و عاصی بود. در سال هفتم حکومتش بر بختصر شورید و بختصر لشکر کشید و بیت المقدس را محاصره کرد. او و یارانش سه سال مقاومت کردند تا درمانده شدند و به صحرا گریختند. گروهی از کلدانیان به تعقیبشان پرداختند و در اریحا به آنها رسیدند. پادشاهشان صدقیا هو را گرفتند و چشمانش را میل کشیدند. طبری گوید: پسرش را در برابر دیدگانش کشتند سپس در بابل او را به بند کشیدند تا بمرد. بعضی از بنی اسرائیل به حجاز رفتند و با اعراب زیستند. انبیاء زمان او ارمیا و حبقوق<sup>۱</sup> و باروخ<sup>۲</sup> بودند.

بختصر سردار خود نبوزرادون را به شهر قدس فرستاد. قدس را در آن زمان اورشلیم می نامیدند. او اورشلیم را ویران ساخت و هیکل را درهم کوبید و ستونهای مسین را که سلیمان نصب کرده بود بشکست - طول هر ستونی هجده ذراع بود و طول سرستونها سه ذراع. نیز قصر آبگینه را و هرچه از آثار دین و پادشاهی بود خرد کرد و باقی ظروف و هرچه یافت به بابل برد. نیز کوهن ساریه و حبرمنشا و خادمان هیکل را به بابل روانه کرد.

اوروسیوس گوید: صدقیا هو همچنان در بابل محبوس بماند. تا آنگاه که بزداق<sup>۳</sup> سردار بهمن پادشاه ایران بابل را تسخیر کرد و آزادش ساخت و او را به دیار خود رسانید و اقطاع داد. مورخ حماة<sup>۴</sup> گوید - مسعودی نیز با او موافق است - که بختصر چون قدس را ویران کرد، یکی از ملوک بنی اسرائیل به مصر گریخت و نزد فرعون لنگ رفت. بختصر او را طلبید ولی فرعون از تسلیم او سرباز زد. بختصر به مصر رفت و، پادشاه مصر را به قتل آورد و چند شهر از مغرب را گشود و داعیان خود را بدانجا روانه داشت. ارمیا پسر خلیقا نی بنی اسرائیل از سبط لاوی بود و در زندان صدقیا هو بود. بختصر او را در زندان بیافت و آزاد کرد و با دیگر اسیران به بابل برد. نیز گویند که او در زندان بمرد و بختصر او را نیافت. همچنین دانیال پسر حزقیل از انبیاء بنی اسرائیل را با خود به بابل برد.

ابن عمید گوید: جدلیا پسر اخیقام<sup>۵</sup> بر بقایای یهود در قدس حکومت یافت. در ماه هفتم از حکومتش اسماعیل پسر نتیا<sup>۶</sup> پسر الیشاماع<sup>۷</sup> که از خاندان شاهی بود جدلیا و یهودو کلدانیان را که با جدلیا بودند بکشت و به مصر گریخت. ارمیا نیز با او بگریخت. حبقوق<sup>۸</sup> به حجاز گریخت و در آنجا بمرد. ارمیا در مصر و بابل و اورشلیم و صور و صیدا و عمون سی و هشت سال پیامبری کرد. اهل حجاز او را سنگسار کردند و کشتند. از پیشگوئیهای که کرده بود، آمدن بختصر به مصر و خراب کردن

۱. حبقون. ۲. باروخ. ۳. مراد ابو الفداء است. ۴. احسان. ۵. متیا. ۶. اسماعیل. ۷. حبقون.

هیكلها و كشتار مردم آن دیار بود.

چون بختنصر به مصر رفت، جسد ارمیاء را به اسکندریه برد و در آنجا به خاک سپرد. نیز گویند که جسد او را چنانکه وصیت کرده بود به قدس بردند. حزقیاهو را یهود در اسارت کشتند.

طبری گوید: فراریان و غربای بنی اسرائیل همچنان در نواحی عراق بودند تا آنگاه که شهریاران ایران آنان را به قدس بازگردانیدند و آنها شهر را آبادان ساختند و مسجد را از نو بنا نمودند و آن دولت بردوام بود تا آنگاه که ویرانی دوم آغاز شد و آوارگی بزرگ بر دست تیتوس<sup>۱</sup> از ملوک قیصره واقع شد. و ما در این باب سخن خواهیم گفت.

اکنون به اختلافی که در نسب بختنصر میان مورخین وجود دارد می پردازیم. بعضی گویند که او از اعقاب سنخاریب پادشاه موصل است. هشام بن محمد کلبی چون طبری گوید که بختنصر پسر نبوزراذون پسر سنخاریب است و نسب سنخاریب به نمرود پسر کوش پسر حام می رسد که نام او در تورات در زمره فرزندان کوش آمده است. و میان سنخاریب و نمرود شانزده یا حدود شانزده پدر فاصله است. نخستین داریوش پسر عبیری<sup>۲</sup> و رغما<sup>۳</sup> پسر نمرود است نامهایی همه غیر مضبوط و غالباً مصحف. و نیز گویند که بختنصر از نسل آشور پسر سام است ولی این سلسله نسب به دست ما نیامده شاید از قول نخستین درست تر باشد.

طبری از این کلبی نقل می کند که نام او بختمرسه بوده بعد به بختنصر بدل شده. او ناحیه ای میان اهواز و روم را از جانب غربی دجله در تصرف داشته و معاصر لهراسب و بستاسب (= گشتاسب) و بهمن از پادشاهان ایران بوده است.

او شهرهایی را که همجوار بلاد او از بابل و شام بود بگشود و روانه قدس گشت و چنانکه گفتیم آنجا را فتح کرد. گویند که بهمن تنی چند را به قدس فرستاد و از یهود خواست که فرمانبردار او باشند اما یهود رسولان او را کشتند، پس یکی از اسپهبدان خود را روانه آن دیار کرد و داریوش از ملوک مادی پسر نابت و کورش کیکوان<sup>۴</sup> از ملوک بنی عیلام<sup>۵</sup> بن سام و اخشویرش<sup>۶</sup> (خشایارشا) پسر کورش پسر جاماسب<sup>۷</sup> نیز با او بود. بختنصر پسر نبوزراذون پسر سنخاریب فرمانروای موصل که میان قوش و اهل بیت المقدس کینه های دیرینه بود با آنان همراه شد. و آن فتح چنانکه گفتیم واقع شد. و گویند که بختنصر فرمانروای موصل پیشاپیش سیاه به عنوان مقدمه در حرکت آمد و فتح به دست او واقع شد. اما بنی اسرائیل می پندارند که بختنصر از کلدانیان است و کلدانیان از فرزندان آزر پدر ابراهیم اند (ع) و اینان در بابل حکومت داشته اند و بختنصر از اعقاب آنهاست. مدت دولت او

۴. کیکوس.

۳. عصا.

۲. فالغ.

۱. طیطش.

۷. جاما هن.

۶. احشدارش.

۵. غلم.

چهل و پنج سال بود و فتح بیت المقدس در سال هجدهم پادشاهی او بود. بعد از بختصر اولمردوخ بیست و سه سال پادشاهی کرد. و بعد از او پسرش بلشصر<sup>۱</sup> سه سال پادشاهی کرد پس کورش بر آنان غلبه کرد و پادشاهیشان را منقرض ساخت.

کورش همان کسی است که بنی اسرائیل را به بیت المقدس بازگردانید و بنی اسرائیل بیت المقدس را - چنانکه خواهیم گفت - آبادان ساختند، و دولتی تشکیل دادند. در باب آن کورش که بنی اسرائیل را به قدس بازگردانید اختلاف است.

اگرچه همه متفقند که ایرانی است. بعضی می گویند که او پادشاه نبود، بلکه از جانب کیکاوس<sup>۲</sup> و کیخسرو<sup>۳</sup> پسر سیاوش و پس از آنها لهراسب بر خوزستان و اعمال آن حکومت می کرد و مردی عظیم الشان بود و پادشاه نبود. و گویند کورش پسر اخشوریش پسر جاماسب پسر لهراسب است و پدرش اخشوریش همان است که بهمن او را به آن جنگ فرستاد و چون از آن جنگ باز آمد او را به ناحیه هند و سند روانه ساخت و او به ابر دژ رفت. آنگاه او را حکومت بابل داد و او رجا دختر اییحایل<sup>۴</sup> خواهر شیری مردخای را از میان بنی اسرائیل به زنی گرفت.

اییحایل از پیامبران بنی اسرائیل بود.

نصاری می گویند که آن زن در راه بابل در نزد حیراحوارس (۹) برای او کورش را به دنیا آورد. پس مردخای او را پرورش داد و آیین یهود آموخت و او با دیگر پیامبران چون نتینا و عزریا و میشایل و عزیر نیز ملازم بود و امور داوری دولت خود را به دانیال وا گذاشت و دست او را در کارها گشاده ساخت. و به او اجازه داد که هر چه از غنایم و ذخائر و ظروف در خزانه است به جای خود بازگرداند و بناء بیت المقدس را تجدید کند و دانیال چنین کرد. و بنی اسرائیل نزد او آمدند خواستند که این انبیاء به بیت المقدس بازگردند ولی او به خاطر موقعیتی که داشت این خواهش را نپذیرفت. و گویند که این کورش، کورش کیکوان پسر عیلام پسر سام است و او همان کسی است که پیش از این گفتیم که بهمن با سردار خود بختصر او را به فتح بیت المقدس فرستاده بود. بختصر<sup>۵</sup> را بهمن بر بابل فرمانروائی داد، و او چنانکه گفتیم بختصره نامیده می شد. او در بابل پادشاهی کرد و پس از او پسرش بیست و سه سال پادشاهی کرد. سپس پسرش بلشصر یک سال.

بهمن از اعمال زشت او آگاه شد و از حکومت عزلش کرد و داریوش مادی پسر مادای را به جایش فرستاد. پس او را نیز عزل کرد کورش پسر کیکو را به امارت بابل نصب نمود. بهمن به او نوشت که با بنی اسرائیل به نرمی و ملایمت رفتار کند و در فرمانروائی شیوه ای پسندیده پیش گیرد و آنها را به سرزمینشان بازگرداند و هر که را برمی گزینند بر آنها امارت دهد. و او چنین کرد. بنی اسرائیل

۱. فیلسفر. ۲. کیکاوس. ۳. بنجسون. ۴. اییحایل. ۵. بختصرس.

از انبیاء خود دانیال را اختیار کردند، پس او را حکومت دادند و علمای بنی اسرائیل گویند که بلشصر نوهٔ بختصر پادشاه بابل و کلدانیان بود. دارا که به داریوش موسوم است و بر ماد حکومت می‌کرد و کورش یا کیرش که بر فارس فرمانروائی داشت هر دو در طاعت او بودند. پس بر او شوریدند. و بلشصر بر سرشان لشکر کشید، نخست شکست خورد اما بار دیگر پیروز گردید. آنگاه خادمش او را در بستر بگشت و به داریوش و کورش پیوست و هر دو به بابل رفتند و بر کلدانیان غلبه یافتند و دارا و قومش مادی که پندارم عیلم باشند، در بابل و نواحی آن سکونت گزیدند و کورش و قومش فارس و دیگر اعمال و کوره‌ها را در تصرف گرفتند. کورش نذر کرده بود که بیت‌المقدس را بسازد و اسیران را آزاد کند و ظرفها را به جایشان بازگرداند. چون دارا بمرد و کورش بر فارس و ماد پادشاهی یافت به نذر خود وفا کرد.

این بود خلاصه‌ای از اختلاف مورخان در باب بختصر و کورش. والله اعلم.



## خبر از دولت سبطهای دهگانه و پادشاهانشان

### تا زمان انقراض ایشان

آنگاه که از دولت سلیمان سخن می‌گفتیم، گفتیم که یربعام پسر ناباط از سبط افرائیم از سوی سلیمان والی همه نواحی اورشلیم<sup>۱</sup> یا بیت‌المقدس بود. و گویند که والی سرزمینهای بنی‌یوسف در نابلس و متعلقات آن بود؛ او مردی جبار بود و چون سلیمان او را حکومت داد از جانب خداوند مورد سرزنش واقع شد، یربعام از سلیمان جدا شد و به مصر رفت. چون سلیمان درگذشت و پسرش رحبعام جانشین او شد میان بنی‌اسرائیل اختلاف افتاد زیرا رحبعام در ملکداری شیوه‌ای ناپسند داشت و بر مقدار مالیاتها درافزود. پس سبطهای دهگانه جز یهودا و بنیامین همدست شدند و یربعام پسر ناباط را از مصر فراخواندند و با او بیعت کردند و زمام ملک به دست او دادند و با رحبعام و آنها که در طاعت او بودند، یعنی سبط یهودا و بنیامین به جنگ برخاستند و چون در اورشلیم راهی نداشتند به جانب فلسطین در سرزمینهای بنی‌یوسف روانه شدند. و یربعام در شهر نابلس سرزمین سبطهای دهگانه فرود آمد و بنی‌اسرائیل را از دخول در بیت‌المقدس و قربانی کردن در آن بازداشت. یربعام مردی عاصی و بدسیرت بود.

همواره میان او و رحبعام پسر سلیمان و پسرش ایبیه و پسر او آسا جنگ بود. ایبیه در جنگهایش بر او پیروز می‌شد. یربعام پسر ناباط در سال دوم پادشاهی ایبیه و سال بیست‌وسوم پادشاهی خود به هلاکت رسید و یوناداب به جای او پادشاه سبطها شد. او نیز در ستمگری و بت‌پرستی شیوه پدر داشت. خداوند بعشا، پسر اخیاز<sup>۲</sup> را بر او مسلط کرد، بعشا در سال دوم سلطنتش یوناداب و همه

---

۲. ا.حیا.

۱. یورشلم.

خاندانش را به قتل آورد و خود زمام پادشاهی بر سبطها را به دست گرفت و همچنان تا زنده بود با آسا پسر ایاه و مردم بیت المقدس در نبرد بود.

آسا همواره از پادشاه دمشق، از آرامیان<sup>۱</sup> علیه دشمنان خود یاری می طلبید. یک بار که با او به نبرد می رفت بعشا پسر اخیا رومه<sup>۲</sup> را بنا کرد. بعشا پسر اخیا شکست خورد و همه اسباب و آلات بنا را رها کرد و بگریخت آسا همه را به غنیمت گرفت و با آن چند بارو ساخت. بعشا پسر اخیا در بیست و چهارمین سال پادشاهی او درگذشت. در ترصه<sup>۳</sup> پایتخت کشورشان به خاکش سپردند، پس از اینکه پیامبرشان فاهو آنها را به مرگ هشدار داده بود.

چون بعشا هلاک شد پسرش ایلیا<sup>۴</sup> که او را ایلهوا می نامیدند به جایش نشست و این سال بیست و ششمین سال پادشاهی آسا بود. دو سال پادشاهی کرد سپس سپاهیان بنی اسرائیل را برای محاصره بعضی از شهرهای فلسطین گسیل داشت. ناگهان مردی به نام زمری که سردار عرابه های او بود برجست و به قتلش آورد. زمری را پسر الیافا می گفتند. آنگاه همه اهل بیت او را کشت و خود به پادشاهی نشست. چند روز بود چون قوم او که در اردو بودند از واقعه آگاه شدند کار زمری را ناپسند شمردند و حتی پسر کسات را از همان سبط بر خود پادشاه کردند و به نزد زمری که شاه را کشته بود بازگشتند و به محاصره اش افکندند. چون خود را در تنگنا دید به خانه پادشاه داخل شد و آن را با خود به آتش کشید و هفت روز پس از شورش آنها بسوخت.

عمری پسر ناداب از سبط افرایم ملقب به سلاحدار در پادشاهی با حتی شرکت داشت ولی او را کشت و خود به پادشاهی نشست و این واقعه در سال سی و یکم پادشاهی آسا بود. از آن پس میان بنی اسرائیل اختلاف افتاد بعضی بنیامین از سبط یساکر را پادشاه خواندند ولی عمری با آنان جنگ کرد و بر آنها پیروز شد. عمری در شهر ترصه سکونت داشت و در سال ششم پادشاهی خود شهر سامریه را بنا کرد. برای بنای آن کوه سامره<sup>۵</sup> را از مردی به نام ستامر به دو قطار نقره خرید و قصرهای خود را در آن بنا نمود و آن را سبسطیه نامید ولی همچنان نام فروشنده یعنی ستامر بر آن ماند. و گویند که نام شهر، شومرون بود و معرب آن سامره است. شین نقطه دار به سین بی نقطه بدل شده. این شهر تا انقراض دولتشان پایتختشان بود.

چون عمری در سال دوازدهم حکومتش مرد و در نابلس به خاک سپرده شد پسرش احاب به جایش نشست. او نیز در کفر و عصیان به کیش پدر و نیاکان خود بود. دختر پادشاه صیدا را به زنی گرفت و در سامره هیكلی بنا کرد و در آن بتی قرار داد و آن را سجده می کرد. ایلیای نبی بر او نفرین کرد و سه سال دچار قحطی شدند. ایلیا در ایام قحطی از شهر بیرون رفت پس از سه سال بازگشت و دعا

۱. ارمن. ۲. در متن یرب آمده و در تورات رومه. اول پادشاهان ۱۵/۱۶.

۳. برصا. ۴. ایله. ۵. شمران.

کرد و خداوند باران فرستاد. آنگاه همه کسانی را که اخاب را به بت پرستی واداشته بودند بکشت. ابن حمید چنین گوید. اما طبری می‌گوید: این پیامبری که آنان را نفرین کرد الیاس پسر سین یا پسر یاسین از نسل فینحاص پسر العازار است که بر مردم بعلبک و اخاب و قومش مبعوث شده بود. طبری گوید او را تکذیب کردند و سه سال دچار قحطی شدند، نزد الیاس زاری کردند الیاس گفت که نخست بتان شما دعا کنند و چون سودی نبخشید او خود دعا کرد و باران بارید. ولی آنها همچنان در کفر و عصیان خود باقی ماندند. اخاب بر الیاس سخت می‌گرفت. الیاس هشدار داد که هلاک او و قوم او و فرزندان او را از خدا خواهد خواست و چنین کرد و چنان شد. بعد از الیاس الیشع پسر شافاط دعوی پیامبری کرد او از سبط افرائیم بود و گویند پسر عم الیاس بود. ابن عساکر گوید: نام او اسباط پسر عدی پسر شولیم پسر افرائیم است. طبری گوید: الیشع از پادشاه بعلبک گریخته و با الیاس در کوه قاسیون پنهان می‌زیست سپس او را در قریه خویش جاننشین خود ساخت. ابن عمید گوید: در ایام اخاب خداوند به ایلیا وحی کرد که الیاس پسر بغسا را برکت دهد و ایلیا چنین کرد. و نیز ادوم را در دمشق و یاهو یکی از پادشاهان بنی اسرائیل را برکت دهد و او چنین کرد و او نیز در عهد اخاب بود.

پس سنداب پادشاه سوریه اخاب پسر عمری و سبطهای دهگانه را در سامره محاصره کرد. بنی اسرائیل از شهر به قصد جنگ بیرون آمدند و او را منهزم کردند. و همه سپاه او را تارومار کردند. اما سنداب سال دیگر بازگشت این بار نیز به هزیمت رفت و از سپاهیان او نزدیک به صد هزار کشته شد. بنی اسرائیل از پی او روان شدند، سنداب به یکی از قلاع خود حصار گرفت، گرد بر گردش را گرفتند، سنداب به تن خویش از قلعه بیرون آمد و خود را بر پای اخاب افکند. اخاب از گناه او درگذشت و او را به کشورش بازگردانید. و آن پیامبر از کردار او خشمگین شد و او را از عذابی که به عنوان عقوبت خداوندی بر پسرش وارد خواهد شد بیمناک کرد.

آنگاه اخاب با یهوشافاط پادشاه یهودای مقدس برای نبرد با پادشاه سوریه بیرون آمد و به هنگام نبرد تیری بر او آمد و به هلاکتش رسانید. در سامره به خاکش سپردند. بیست و دو سال از پادشاهی او گذشته بود. ابن عمید گوید: هجده سال. و نیز گوید که او به جنگ کلعاد پادشاه ادوم بیرون شد اما شکست خورد و کشته شد.

چون اخاب، کشته شد پسرش احزیا و به قولی امشیا پادشاه شد. او مردی عاصی و بدسیرت بود. عاموس نبی را کشت و بعل را پرستش کرد و پس از دو سال هلاک شد و برادرش یورام<sup>۱</sup> به جایش نشست. گویند در سال نوزدهم پادشاهی یهوشافاط ایرانیان استیلا یافتند. یورام دوازده سال بر سبطها پادشاهی کرد. نخست به موآب که از پرداختن جزیه سرباز زده بودند لشکر کشید. این جزیه دویست هزار<sup>۲</sup> گوسفند در سال بود. یورام از پادشاه یهودا برای نبرد با آنان یاری خواست پس هفت

۲. دویست.

۱. یوآم.

روز آنها را در محاصره افکند و آبشان به پایان آمد. ایلع دعا کرد، آب در رودخانه جاری شد ولی اهل موآب آن را خون می‌پنداشتند و بنی اسرائیل همه را کشتند. هداد پادشاه ادوم دست به محاصره سامره زد و سه سال این محاصره دوام یافت تا آنگاه که ایلع دعا کرد و آنها به دیار خود بازگشتند.

در سال دوازدهم پادشاهی یورام پادشاه سبطها، یهوشافاط پسر آسا<sup>۱</sup> از سبط منسی<sup>۲</sup> پسر یوسف با او دل بد کرد و این به‌هنگامی بود که از نبرد با پادشاهان جزیره و ادوم با احزیا پسر یهورام پادشاه قدس بازمی‌گشت. او مجروح بود و احزیا به عیادتش رفت. یهوشافاط همواره مترصد قتل یورام بود. در این ساعت فرصت به دست آمد و او را بکشت. و با او احزیا پادشاه قدس و بنی یهودا را، به قتل آورد و خود پادشاه سبطها شد. ابن عمید گوید: یورام پسر احاب پادشاه سبطها به جنگ ادوم رفت و احزیا پادشاه قدس نیز با او بود و در این جنگ هر دو کشته شدند.

و گویند که یاهو پسر منشا تیری انداخت، تیر بر یورام پسر احاب آمد و او را کشت چون یاهو بر سبطها پادشاهی یافت همه بنی احاب را بدانسان که ایلع به او فرمان داده بود بکشت. و خود در سال سی و پنجم پادشاهی اش بمرد. یوآص پسر احزیا (و یا به قولی یهودا) - به جای پدر نشست. در سال هجدهم پادشاهی یوآص پسر احزیا یهود قدس را تصرف کرد. او پادشاهی بدسیرت و بت پرست بود. مذبحی در سامره ساخت و در سال هفدهم پادشاهی اش بمرد. و بعد از او پسرش یوآش در سال سی و هفتم پادشاهی یوآص در قدس به پادشاهی رسید. او لشکر به قدس کشید و آن را از دست امصیا پادشاه یهودا بگرفت و از باروی آن چهارصد ذراع ویران کرد و مردم آنجا را به اسارت برد و نیز خاندان عزریای کوهن را اسیر کرد و هرچه در مسجد بود همه را غارت کرد و به سامره برد. ایلع بیمار شد، یوآش به عیادت او رفت، ایلع به او وعده داد که ادوم هلاک می‌شود و او سه بار بر آنها پیروز می‌گردد و چنین شد.

او در سال سیزدهم پادشاهی اش بمرد و بعد از او پسرش یربعام که مردی بدخو و ستیزه جوی بود به جایش نشست او لشکر بر سر امصیا پادشاه یهودا کشید. و نیز گویند آنکه بر سر امصیا لشکر کشید یوآش پدرش بود. در این نبرد امصیا شکست خورد و یوآش او را اسیر کرده به قدس برد و قدس را به نبرد بگشود و همه خزائن آن را به غارت برد و خاندان عزریای کوهن را به اسارت گرفت و چون به سامره بازگشت امصیا را آزاد نمود. پس در سال چهل و یکم پادشاهی اش و سال بیست و یکم پادشاهی عزیا هو پسر امصیا قدس را تصرف کرد. ابن عمید گوید: بنی اسرائیل در سامره یازده سال در بی‌سامانی زیستند سپس پسرش زکریا پسر یربعام را در سال سی و هشتم پادشاهی عزیا هو بر خود پادشاه ساختند و او شش ماه حکومت کرد. ابن عمید گوید یک ماه، سپس مناحیم پسر جاد از سبط زبولون از مردم ترصه بر او حمله کرد و او را به قتل آورد و خود دوازده سال به جای او نشست و ابن عمید گوید